

بوای بد

بیشتر از یک ماه می شود که به منظور شرکت در مراسم عروسی یکی از عزیزان و اجرای برخی از کارهای ضروری در شهر کابل یعنی زادگاه عزیزم به سر می برم. در کابلی که برای بازسازی آن تمام امیدها از بین رفته اند. در شهری که اگر آب است، برق نیست و اگر برق است از آب خبری نیست. در کابلی که شمار زیاد سرک هایش حتی پس از این همه سال و این همه مصرف و این همه وعده و سوگند به خداوند و قرآن و این همه داد و فریاد همشهریان، هنوز هم



داغدار یا به گفته شاعر عارف و نامدارمان زنده یاد، صوفی عشق‌ری "وند، وند" است. آری دلم خون می شود وقتی که در شهر خودم به هر سومی روم و به هر سومی نگرم، با موانع سمندی و دیوارهای بتونی و سیم های خاردار مواجه می شوم و آنگاه به نظرم می رسد که زندانی بیش نیستم در شهر خودم. به همین سبب قلبم می شکند و با خود می گویم خدایا! چه بلایی بر سر این شهری که روزگاری جنت مکانش می خواندند، آورده اند. آخر چقدر

زباله، چقدر کثافت، چقدر بوی گند و عفونت؛ خدایا آن کابلی که هوایش به هوای باغ ارم شبیه بود کجا و این شهری که انگار تمام بوهای بد و مسمن کننده جهنم را در آن جا داده اند کجا؛ زیرا همین که سحر گاهان بیدار می شوی و پنجره را می گشایی، بوی عفونت انبارهای کثافات مقابل منزلت، بوی بیکرهای سوخته و بوی خون اجساد پاره پاره همشهریانت به مشامت می رسد و یا شامگاهان که به بستر می روی از ترس صدای انفجار و یا از بیم "لالایی" - به تعبیر استاد لطیف ناظمی - "انفجار موشک تا صبح خواب پریشان می بینی و آنگاه چه بخواهی چه نخواهی از خود می پرسی: آیا این کشور صاحب دارد؛ آیا در این سرزمین دولتی در کار است؛ اگر دولت و حکومتی هم در کار باشد آیا همان دولت کورهای "ژوزه ساراماگو" نیست که بر آدم های نابینا حکومت می کند؛ ولی مگر انسانیت می تواند بدون چشم زنده گی کند؛ و اگر پاسخ آری و شاید باشد، در آن صورت مگر می توان بر آن نام انسانیت را گذاشت؟

در جایی خوانده بودم که عالمان الهیاتی بوده و هستند که به طور قطع و یقین گفته بودند و می گویند که سخت ترین چیز یک زنده گی در جهنم، عادت کردن به بوی بد آن جاست. هر چند این عقیده دقیقاً با همین واژه گان نمی باشد ولی مفهوم همین است و اما در این سرزمین - در سرزمین من - از بس بوی بد از هر چیز و از هر ارزش انسانی بلند شده است، دیگر ما به این دوزخ بوها عادت کرده ایم: به بوی ناخوشایند فقر و مسکنت، به بوی بد بیکاری و در یوزه گی، به بوی قبیله پرستی و قوم گرایی، به بوی مسمن کننده تبعیض نژادی، به بوی بد نسوار دهن، به بوی چرس، بوی افیون و شنیدن بوی گند و مردار و طنفروشی، به بوی تملق و بوت پاکی، به بوی تقلب و بوی دروغ و ریا و بوی خیانت به امانت مردم و میهن. بلی بوهای بد بسیار اند که متأسفانه آن ها را هر روز یا استشمام می کنیم و یا می شنویم؛ اما چنان عادت کرده ایم که با حس کردن آن ها خم بر ابرو نمی آوریم. مثلاً با همین بوی بد و دلآزاری که از تصرع و اصرار و ابرام بزرگان ما به بهانه "مصالحه ملی" در برابر یک مشت طالب وحشی برمی خیزد، درست مثل دیروز. یا با بویی که از فساد اداری گسترده بلند شده و بلند تر شده می رود، یا با بوی ناراحت کننده بی که از ناکار آیی دولت و نوکر منشی برخی از عمال بلند پایه آن بالا می شود. یا اگر زیاد دور نرویم و به ابتدال اخیری که سایت انترنتی "ویکی لیکس" به راه انداخت و بوی بد افشاگری های بی رحمانه آن بردامن امریکایی ها، پاکستانی ها و شرکاء و برخی از کارگزاران لشکری و کشوری ما نشست، اشاره کنیم، می بینیم که چگونه سرزمین مان در گنداب این بوهای متعفن و ناخوشایند غطه ور و در حال غرق شدن است:

هنوز یک ماهی هم از افشای 76 هزار سند محرّم مربوط به جنگ افغانستان و بازی های پشت پرده امریکا و متحد دیرینش (پاکستان) توسط سایت افشاگر "ویکی لیکس" نمی گذرد که مدیر آن سایت به جهانیان وعده داده است که علی الرغم خواهش دولت و وزارت دفاع امریکا مبنی بر عدم نشر اسناد باقیمانده، دست اندر کاران ویکی لیکس به زودی 15 هزار سند مهم دیگر را به ارتباط این جنگ ویرانگر و نقش پاکستان به ویژه سازمان آی اس آی پاکستان به دست نشر خواهند سپرد. اسنادی که در بردارنده گزارش های تکنیکی و واحد های خرد و بزرگ نظامی امریکا و حاوی تحلیل های راهبردی و کلیدی سیاسی - نظامی مربوط به جنگ امریکا با قوت های درگیر در باتلاق افغانستان و پاکستان است.

اگر از این اسناد از یک سو بوی همکاری های نزدیک استخبارات پاکستان و شرکت اعضای بلند پایه آی اس آی در هنگام طرح برنامه های تروریستی بر ضد نیروهای امریکایی و جامعه جهانی بلند شده است، از سوی دیگر بوی مردار خیانت و ووطنفروشی عده بی از دست پروردگان سازمان جهنمی آی اس آی پاکستان را در درون دستگاه حاکم کشور به مشام ما می رساند و هویدا می سازد که پاکستان برای اجرای نقشه ها و پلان گذاری های ضد افغانی اش از عوامل

نفوذی با صلاحیتی در دولت افغانستان برخوردار است. هرگاه درنگ کوتاهی بر اظهارات دوسه تن از مقام بلند امنیتی کشور مان پس از افشای این اسناد بیندازیم، می بینیم که چگونه یکی از بزرگان نظامی کشور با خونسردی تمام می گوید که در این اسناد سخن تازه بی وجود ندارد و "ما" از آن چه گفته شده است، خبر داشتیم؛ ولی در همان روز مشاور امنیت ملی کشور داکتر سپینتا در برابر نشر و پخش این اسناد واکنش به شدت منفی نشان می دهد و آن را یک خبر تکانه‌دهنده و شگفتی آفرین برای مقامات دولت افغانستان عنوان می کند و وحید عمر سخنگوی حامد کزی رئیس جمهور افغانستان نیز می گوید: "ما از این که رقم درشتی از اسناد به بیرون درز کرده، تکان خوردیم. این خبر تکان دهنده بود."

پس حالا باید از آن مقام بزرگ نظامی پرسید که مگر طرح ناکام هواپیما ربایی از فرودگاه کابل و کوبیدن آن به مقر ریاست جمهوری به منظور از بین بردن حامد کزی، هدف قرار دادن مرکز فرماندهی ناتو و سفارت های امریکا و بریتانیا، و هتل آریانا بنا بر دستور ایمن الظواهری مرد شماره دوم سازمان جهنمی القاعده، توطئه مهمی نبود و جناب شما از آن خبر داشتید؟

اگر نگاهی به گذشته نه چندان دور بیفکنیم متوجه می شویم که آی اس آی در دوران جهاد ظاهراً برای کمک به مجاهدین ولی در حقیقت برای تطبیق اهداف سیاسی - نظامی دولت متبوعش در افغانستان، برخی از افراد سست عنصر و نوکر منش را انتخاب و با دادن بعضی امتیازات مادی دست پرورده و نمک خور خویش ساخته بود. اظهارات اخیر کرنیل امام که برای رهاییش از دام رباینده گانش پخش و نشر شد، گویای این حقیقت است که وی اسرار فراوانی از دخالت آی اس آی و جا به جا ساختن افراد نفوذی اش در ادارات کشوری و لشکری کشور ما دارد. وانگهی مادامی که برخی از این مقامات در برابر نمایندگان مردم در مجلس پارلمان افغانستان با حضور ذهن و بدون کدام جبر و فشار مدت ها پیش اعتراف کرده باشند که در دوران جهاد دست نگر آی اس آی بوده و روابط نزدیکی با مقامات دولتی آن کشور داشته اند، دیگر چه سوالی باقی خواهد ماند درباره موجودیت این عمال نفوذی پاکستان در درون اردوی افغانستان؟ و همین افراد نفوذی اینک بیشتر از 8 سال می شود که در محور سیاست های کشور ما قرار دارند. آخر مگر این تصادفی است که کسی که فرماندهی اردوی افغانستان را به دست دارد و در سالروز جشن مجاهدین و در برابر چشمان تمام جهانیان پس از شلیک چند فیر تفنگ، فرار را بر قرار ترجیح می دهد، تا هنوز که هنوز است و بوی بد پیروزی دشمن بیشتر از پیش شنیده می شود، همچنان در چوکی این مقام مهم لم داده است و آن کس که در مخالفت با آی اس آی بیرق افراشته بود، قربانی گردد؟

بنابر این اگر در بر خورد های روزمره و در جنگ ها و عملیات نظامی با دشمن بوی ناخوشآیند خیانت و تلفات و شکست نیروهای مان را می شنویم ، باید بدانیم که ما سیاست و اعمال انفعالی را در برابر چنین کارستان های بزرگ پاکستانی ها داشته ایم. به یاد بیاوریم جنگ جلال آباد را. مگر در آن جنگ نابرابر، جلال آباد از چهار طرف محاصره نشده بود؟ مگر به جز هوا کدام راه و کانال اکمالاتی دیگری وجود داشت؟ مگر شمار نیرو های پیاده مخالفین بیشتر از پانزده هزار نفر نبود و این قوت ها با 25 چین تانک و بیشتر از یک صد واحد توپ و هاوان و صدها میل ماشیندار د.ش.ک. و توپ های ز.او. 23 م م دافع هوا و راکت های دافع هوای بلویایب و ستگر مجهز نبودند؟ در حالی که قوت های اردو، وزارت داخله و وزارت امنیت دولتی مستقر در جلال آباد و حومه به کمتر از 8000 تن می رسیدند. پس چه واقع شد که " ما " از آن جنگ پیروز به در آمدیم و مخالفین دولت را به شکست مفتضحانه یی مواجه ساختیم؟

پاسخ روشن است : در آن موقع رهبران و فرماندهان و منسوبان قوای مسلح افغانستان به منظور دفاع از استقلال و تمامیت ارضی کشور شان، دفاع از منافع و نوامیس و دفاع از بلست بلست مرزهای کشور می رزمیدند ؛ ولی حالا چگونه می توان از کسانی که سال ها از نصیر الله بابر و جنرال حمید گل و کرنیل امام و سایر دولتمردان پاکستانی پول گرفته اند و تا هنوز هم نیاز مند دست حمایت گر پاکستانی ها بر سر خویش هستند، انتظار داشت که در برابر امیال خصمانه دشمنان تاریخی مردم افغانستان – حتا – کوچکترین واکنشی نشان دهند ؟

رویکرد :

* برای آشنایی با رمان " کوری " نویسنده پرتگالی به بخش فرهنگی سایت وزین دیدگاه و نوشته یی از همین قلم به نام " کوری " منتشره سایت وزین مشعل مراجعه گردد.

رفقا، دوستان عزیز تارنمای وطندار ! لطفاً نظرات، پیشنهادات، انتقادات، مقاله ها، نوشته ها، مضامین و مطالب علمی و تحلیلی خود را جهت نشر به ادرس پوست الکترونیکس سایت بفرستید



admin@vatandar.at

مدیر مسوول : دبیولوم انجنیر عمر محسن زاده

صاحب امتیاز : انجنیر نجیب یوسفی

کلیه س حقوق بر اساس قوانین کپی رایت محفوظ و متعلق به «وطندار» می باشد

برگشت به صفحه نخست

<http://www.vatandar.at/>

بقیه گزیده های مقالات محمد نبی عظیمی

<http://www.vatandar.at/Nabiazimmi>

وطندار